



مصاحبه با فردین صادق ایوبی<sup>(۱)</sup>

## زبان بین ملت‌ها فرهنگ است

مارین تیدگر

اشاره: در این شماره فرهنگ کردستان مصاحبه‌ای با

فردین صادق ایوبی داشته‌ایم.

وی فارغ‌التحصیل دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه

تهران و نقاش برگزیده‌ی سومین نمایشگاه دوسالانه‌ی

نقاشان ایران و نقاش منتخب نهمین نمایشگاه جهانی

نقاشان دنیا در کشور هند می‌باشد از وی نقدهای فرهنگی

چندی در مطبوعات داخلی و خارجی به چاپ رسیده و

در کارنامه‌ی هنری خویش ۳۵ نمایشگاه فردی و جمعی

در داخل و خارج کشور داشته است.

■ شما به عنوان یک هنرمند چه تعریفی از فرهنگ دارید؟

■ ■ با عرض سلام و ادب ظاهر و باطن خدمت شما و خوانندگان فصلنامه، فرهنگ در زبان کردی گویش اردلانی و فارسی از دو قسمت تشکیل شده (فر+هنگ) فر یا فرا Fra در زبان هخامنشی و اوستا به معنی پیش و طرف و بالاست و در سانسکریت Pra و در لاتین Pro به همین معنی است هنگ در فارسی به معنای قصد و نیت نیز به کار رفته است فرهنگ به معنی پیش کشیدن و تربیت یافتن و بالا رفتن و سیرکمالی است فرهنگ در زبان انگلیسی معادل کلمه‌ی (Culture) است، این کلمه نخستین بار در قرن یازدهم میلادی در اروپا به دو معنا به کار رفته است. ■

نخست به عنوان مراسم دینی و دوم به تعبیر کشت و زرع روی زمین، اما اندیش‌مندان و هنرمندان عصر رنسانس بودند که واژه‌ی (Culture) را برای نخستین بار در بعد معنوی‌اش به معنای فرهنگ به کار برده‌اند کلمه‌ی "کهلتور" در زبان کردی نیز همان کلمه است.

فرهنگ صورت نوعی تفکر هر ملتی در هر دوره‌ای از ادوار تاریخی است هر فرهنگی بر مبنای صورتی از تفکر قرار دارد و هر ملتی تا زمانی که توانای بازگشت به امانات تاریخی و ودایع خویش است و اجداد فرهنگ به معنای حقیقی و همچنین دارای تفکر است وقتی خصوصیات تاریخی و فرهنگی ملتی خالی از تفکر شد آن چه می‌ماند مجموعه‌ای از آداب و رسوم و تقالید منجمد است چنین فرهنگی قادر به ایجاد وحدت ظاهری و باطنی در شئون خود نیست و جای خود را به فرهنگی سنکرتیک و اختلاطی می‌دهد تبدیل شدن فرهنگ به عادات و تقالید منجمد معنای سنت یا قانون یا مرده جسد است.

■ شما به مفهوم هنرهای زیبا اعتقاد دارید؟

■ ■ نه، هنر زشت و زیبا ندارد، این کلمه "دانشکده‌ی هنرهای زیبا" هم در کشور ما داستانی دارد تا پیش از آن که نظام صنعتی هنر را به شیئی تجملی خاص گالری‌ها و موزه‌ها تنزل نداده بود و به کالایی شدن هنر سمت سو نداده بود مفهوم کاذبی به نام هنرهای زیبا وجود نداشت تا انسان ناگزیر شود احیاناً عبارت زشت را در برابر آن قرار دهد این که در فرهنگ عام می‌گویند هنرمند و هنر با ارزش است مرادشان این است که هنر و هنرمند کالایی در حد خرید و فروش هستند هنر ارج دارد، این کالا است که ارزش دارد.

■ بنظر شما هنر چیست و هنرمند چه کسی است؟

■ ■ ریشه کلمه‌ی هنر در زبان کردی و فارسی به زبان اوستایی و از آنجا به زبان سانسکریت هندی قدیم رجوع می‌کند هو به معنای فضیلت است و «نره» انسان به معنای عام در سیر اندیشه‌ی ما ایرانیان در مقابل تفاسیر و تعبیر متفاوتی قرار گرفته است. هنرمند یعنی انسان کامل و انسان بافضیلت و هنرنسبت بی‌واسطه و حضوری انسان با اسمی است که مظهر آن است. *م انسانی و مطالعات فرهنگی*

■ خوب تعریفتان از نقاشی چیست؟

■ ■ نقاشی هنری است که عنصری از طریق آن بیان معنا می‌کند که نقش است. یعنی صورت در نقاشی نقش و نگار است و اثر نقاشی مربوط به هر دوره‌ای که باشد مظهر معناست و جمع میان صورت و معناست. نقاشی یکی از روش‌های تجربه‌ی هنری است که حقیقت هر دوره‌ای در آن به جلوت می‌آید همه‌ی هنرها در ذات خویش تلاش نموده‌اند به مقامی برسند که شعر رسیده است خصوصاً در مشرق زمین همه‌ی هنرها زائیده‌ی تفکری شاعرانه‌اند. کلمه‌ی نقاش در زبان فارسی جلوه‌ی عالم اعیان ثابت است و "وینه‌گری" در زبان کردی به معنای دیدار بینی می‌باشد یعنی کسی که به چشم دل به دنیا نگاه می‌کند،

دیدن روی تو را دیده جان بین باید این کجا مرتبه چشم جهان بین من است  
 ■ نظرتان در مورد هنر مدرن و پست مدرن چیست؟

دوره‌ی مدرن از کی و کجا آغاز شده است. شاید یک جریان طبیعی یا انگیزه‌ای طبیعی در ذهن ما این است که آنچه را به آخر نزدیک می‌دانیم مدرن باشد ولی اینجا این سؤال پیش می‌آید چرا قرن سیزدهم چهاردهم و پانزدهم این تلقی در میان نبود؟  
 ■ ■ می‌خواهم بگویم که یک مبنای هستی‌شناختی و اُنتولوژیک در کار است تا دوره‌ی مدرن پدید آید مبنای مدرنیته به محاق رفتن وجه روحی و قلبی در وجود آدمی است و اصل قرار گرفتن وجه دنیوی وجود اوست. از حیث ریشه‌شناسی (اتیمولوژی) و اشتقاق الفاظ می‌بینیم که به هیچ وجه لفظ مدرن مفید معنای جدید و اکنون و حاضر نیست. اصلی‌ترین پرسش فلسفه معاصر و مکاتب جدید پرسش از مدرنیته است و ما می‌خواهیم از مدرنیته و حقیقت آن سؤال کنیم.  
 جای شگفتی اینجا است که کلمه modern از لفظ modernus لاتینی مشتق شده است لفظی که انتظار داریم نو باشد ولی نیست تازه باشد ولی نیست به معنای اکنون باشد، به معنای الان باشد ولی هیچیک از اینها نیست شگفتی اینجا است که به معنای measure است یعنی حد و اندازه مدرن یعنی آنچه که به اندازه درآمده است به قدر رسیده مقدار و مقیاس مشخص شده است. آمدن در رتبه‌ی تقدیر یعنی آمدن به آنچه که مقدر است و آمدن به آنچه که مقدر است یعنی آمدن به آنچه که حوالت ماست، بستر تاریخی ماست. صورت عربی این کلمه یعنی هندسه اصل معنای مدرن است بنابراین می‌توان گفت که دوران مدرن، دوران غلبه‌ی فکری ریاضی و نگاه مهندسی به عالم است. و اما در نقاشی مدرن (کوبیسم - آبستره و سوررئالیسم که تصاویرش فاقد وجود واقعی و مفهوم دوام و پایداری است نشانی از انسانیت و عوالم انسانی ندارد که به اراده چیزی را برمی‌گزینند بلکه هنری است ذره‌وار بسان اتم است و از

این رو به منزله‌ی خلأ مطلق است و نمودگار احتضار اشیاء در حال فروپاشی و تجزیه و گسستگی است هنرمندان امروزی که "فسخ جمع و اجمال" و تلاشی و از هم پاشیدگی اشیاء را نمایش می‌دهد، فقط به همین گزارش بسنده می‌کند، بی آن‌که دریغ و افسوس از آن فروریختگی را نمودار سازد برعکس ویرانی و خرابی اشیاء را آن‌چنان قوی و ظفرمندی به نمایش می‌گذارد که گویی اشیاء خود خواستار فروپاشی‌اند به همین جهت در آثار مدرن فقط جز پاره‌ای که کاملاً منزوی است و منحصرأ به خود رجوع می‌دهد و متکی است تصویر شده است، همچون گوری بی سنگ، یا بسان مرگی که پیش از آن زندگانی‌ای نبوده است. نقاشی مدرن روی هم رفته نمایشگر ویرانی و فروپاشی جهان واقعیت و نمودگار خلأ (مجسمه‌های گروهی جاگومتی که در اسارت خلأ‌اند. در ادبیات مدرن (کافکا و بکت) نیز بازتاب همین عالم‌اند. هنر مدرن هم هنری است در پی نفی و انکار خود و بنابراین هنر ناتوانی در فائق آمدن بر اوضاع و احوال. و با آن‌که پرتو و جلوه‌ای از جامعه فنی است اعتراض نومیدانه و عاجزانه‌ای علیه فن هم هست. اما فریادی است که به جایی نمی‌رسد چون هنر نفی و انکار همه چیز و "زیر همه چیز زدن است" هم نفی خود است و هم خواست نابودی تمام آثار هنری گذشته. هنر مدرن هنر فرار و گریز است.

در هنر مدرن هیچ مفر و رهایی و نجاتی نه برای هنر است نه برای انسان. هنر مدرن با شعار پیشتازی و نوجوئی و اعلام کهنه و فرسوده و منسوخ شدن همه‌ی ارزش‌های فرهنگی قدیم هر ماوا و مرجع و پناهی را در محیط آدمی ویران می‌سازد هنر مدرن هنر فریفتاری و سفسطه آوردن است. مادامی که هنر فقط گواه و شاهد فاجعه یعنی فقد معنی باقی ماند همچنان مدرن است و عرصه‌ی "لایعنی" و پوچی و چیزی نیست جز عروسکی کوکی که ساده پسند زودباور را خوشایند است، و سرگرم می‌دارد. هنر باید ناقل و حامل معنایی باشد که یأس و حرمان بر نیانگیزد و به خودکشی رهنمون

نشود و به انسان زجر کشیده و ترس خورده یاری دهد تا بتواند در میان غولان و اهریمنان، سربلند زندگی کند اما این معنا باید از حوزه‌ی نفوذ سیاست دور و برکنار باشد زیرا جست‌وجوی معنا در سیاست و تبلیغ سیاسی از طریق هنر، فقط به دیکتاتوری می‌انجامد. سه مشخصه در نقاشی مدرن وجود دارد. ۱ - بازی فرمالیستی برای گریز از واقعیت ۲ - روشنفکری خشک و بی‌روح ۳ - و روان پریشی. اصل شمردن صورت یا قالب هنری و فرع دانستن مضمون یا محتوا و نظریه باقی در حد وفور است. در واقع وجه مشترک همه‌ی انواع هنر مدرن در سراسر عالم است. جماعتی نیز مکتب پاریس را در نقاشی مدرن می‌دانند در حالی که نمی‌دانند کسی که مثل ۵۰ سال پیش نقاشی می‌کشید نه تنها مدرن نیست بلکه بسیار مرتجع است. اما در مورد جنگ فرضی سنت و مدرنیته در کردستان در حوزه‌های متفاوت هنری نشان داده است که این جماعت نه چیزی از سنت می‌دانند و نه از مدرنیته به معنای غربی آن.

سنت و مدرنیته در بحث‌های انتزاعی از همدیگر تفکیک می‌شوند. آنان که به گذشته تیری پرتاب می‌کنند، آینده آنان را به توپ خواهد بست. نوآوری که ریشه در گذشته نداشته باشد فاقد معنی است. جواب این پرسش با نقل قولی از عزیزالدین نسفی در کتاب انسان کامل پایان می‌برم

آن‌که جامعه‌ی نو خواهد و جامعه‌ی کهنه نخواهد، در بند است و آن‌که جامعه‌ی کهنه خواهد و جامعه‌ی نو نخواهد، هم در بند است. آزاد آن است که او را هیچ‌گونه و هیچ نوع بند نبود که بندت باشد.

و اما پست مدرن را که جریان شبه روشنفکری در کشور ما علم کرده است حاصل تقلید است نه ضرورت، مدرنیته جریانی فکری است نه مرحله‌ای تمدنی، پست مدرنیسم انحطاط فرهنگ بورژوازی است بهتر است نگاهی داشته باشیم به کلمه‌ی

غلط رایج یعنی (پست مدرنیسم) مدرنیته در صورت تکرار شده است نه تغییر در ماده صورت و ماده و نسبت میان آن دو از مباحث نظری اساسی است که سوابق آن به فلسفه یونانی رجوع می‌کند، البته بحث صورت منحصر به بحث فلسفی نمی‌شود و قبل از آن در حکمت‌های دینی طرح شده است صورت و ماده در تفسیر حکمت تاریخ و سیر ادواری تاریخ هنر حائز اهمیت اساسی است و غفلت از آن غالباً با خط حقیقت و واقعیت هنر و قول به اصالت وحدت حقیقت هنر در ادوار تاریخی همراه می‌شود. مورخان فلسفه یونانی در طرح فلسفه ارسطو به بحثی می‌پردازند که از مباحث اساسی تفکر ارسطویی و آن عبارت است از قول به ترکیب شئی از صورت و ماده که آن را "هیله مورفیسیم" خوانده‌اند این بحث در فلسفه بعد از ارسطو تأثیر به سزایی داشته که حتی کانت نیز در فلسفه نقادی خویش به آن توجه خاصی کرده است و امروزه نیز بحث صورت و ماده در علوم اجتماعی و فلسفه تاریخ در باب مطالعه صورت نوعی فرهنگ‌ها مورد توجه متفکران قرار دارد. "هیله مورفیسیم" که به یونانی "هیله مورفیسیموس" تعبیر می‌شود و به دنبال مباحث افلاطون در باب "ایده" و "ایدوس" طرح شده ترکیبی از الفاظ یونانی و مرکب از دو کلمه هوله HULE به یونانی هیولی و ماده به عربی و matter به انگلیسی ماتریا mattera به لاتینی ماده و مایه به فارسی و دیگری لفظ مورمه به یونانی و صورت به عربی و فرما Formal به لاتینی و Form به انگلیسی معنی اصطلاحی هیله مورفیسیم عبارت است از ترکیب شئی از صورت و ماده صورت در این ترکیب کمال شئی است و ماده یا هیولا خود چیزی نیست و به اعتبار صورت موجودیت پیدا می‌کند، بنابراین اگر یک انسان را در نظر بگیرد صورتی دارد که امری است بسیط و ماده‌ای دارد که خود از مواد و صورجمادی و نباتی و حیوانی ترکیب یافته است. مدرن به مفهوم غربی‌اش یعنی بورژوازی چه اتفانی برای بورژوازی و فرهنگش افتاده است. که پست مدرن معنا دارد.

### ■ نسبت بین هنر و حقیقت چیست؟

■ ■ منشاء و اثر هنری، خود هنر به معنای نحوی از انجای تحقیق حقیقت است که سرآغاز از طرفی موجب ابداع به معنی امکان دادن به تحقق حقیقت و "ظهور بطون" و "اقامه عالم در اثر هنری" از جانب هنرمند و از طرفی دیگر موجب ابقا و حفظ و صیانت حقیقت، یعنی اقامت در قرب و جلال حقیقی که در اثر تحقیق یافته است و سکنی گزیدن در فتوح آن و فراخوانده شدن و تأثیر پذیرفتن و گوش سپردن به ندای آن و به جان آزمودن آن از طرف ما می‌شود.

### ■ هنر غرب و هنر جهانی را چگونه می‌بینید؟

■ ■ نسخه‌ای که غرب برای هنر پیچیده پست مدرنیسم است. پست مدرنیسم بر حضور تمام هنرها حتی هنر فولکلوریک و هنر بومی و قومی و قبیله‌ای در عرصه هنر تأکید می‌ورزد اما خود پست مدرنیسم نیز پدیده‌ای غربی است غرب خود را وکیل وصی هنر می‌پندارد و بیش‌تر نظریه پردازی این مقوله در انحصار غرب است. غرب با اتکا به خدمتی که به هنر و تنظیم تاریخ هنر مورد نظر خودش کرده به دشواری اجازه‌ی ورود جهان سوم به قلمرو هنر جهانی را صادر می‌کند چه رسد به مشارکت در تغییر و تحول آن را، در نقشه امپریالیستی هنر آنان جهان سوم در حاشیه است و باید به آن نقشی درجه دوم محول کرد هنر غرب با این ویژگی که هنرهای دیگر را درونی و گوارده خود کند برای رشد خود از سنت‌ها و دستاوردهای هنری دیگران تغذیه می‌کند مگر هنر اروپایی با عصای جادویی خود حتی هنر اهریمن باور قبایل آفریقائی را به شکل هنر آوانگارد خود جلوه نداد؟ پیکاسو و مودیلینائی کم از این هنر بهره گرفتند؟ وام‌گیری پیکاسو از تجربه‌های تجسمی و هنر آفریقایی چنان آشکار است که جهانی او را و امدار این هنر می‌شناسد، اما هنگامی که نظر خود او را پرسیدند گفت: هنری به نام هنر آفریقا نمی‌شناسم مگر سیاهان هم هنر دارند! همین



پیکاسو یک بار هم ضمن صحبت درباره‌ی نقاشی "دوشیزگان آوینیون" برای آن‌که خود را مدیون مجسمه‌سازی آفریقا نشان ندهد به آندره مالرو گفت: زیر تأثیر "جادوی" نقاب‌های آفریقایی بوده است آیا تأثیر هنر خاور دور بر نقاشان اروپای نیمه‌ی دوم سده‌ی بیستم انکار شدنی است؟

هیچ کدام آفریقا زده و شرق زده خوانده نشدند، غرب حق دارد که زمین و زیرزمین جهان سوم را از آن خود بداند ماتیس نقاش فرانسوی حق دارد که تمامی امکانات بصری و رنگ‌های شرقی را به کارگیرد اما به محض آن‌که هنرمند جهان سوم بخواهد پا را از گلیم خود درازتر کند و از جزئی‌ترین دست آورده‌های هنر اروپا بهره بگیرد بی‌تعارف به او گوشزد می‌کنند که وام‌دار غرب است. تا اینجا حرفی نیست اما واقعیت دردناک این است که در خود جهان سوم هم متولیان خود ساخته‌ی هنر، با تکیه بر منطقی که بازتاب ذهنیتی امپریالیستی است او را غرب‌گرا می‌نامند و به انکار ارزش‌های فرهنگی و سنتی متهم می‌کنند.

هنر غرب می‌خواهد جهان را به گونه‌ای تقسیم‌بندی کند که همیشه از بالا به آن نظارت داشته باشد، این تقسیم‌بندی‌ها از آن روست که بتواند از تمام منابع طبیعی و انسانی به سود خود بهره بگیرد و به هزینه‌ی دیگران پیشرفت کند و چه بهتر از آن‌که تمامی جهان را دهکده‌ی کوچکی بنامد و خود کدخدای آن باشد. در مرکز جهان بنشیند و پیرامونش گروهی انسان‌های گرسنه کاسه‌گدایی در دست چشم به کرامات او دوخته باشند! دلیل، و دستمایه‌ی رشد هنر غرب چه در دوران پیشین و چه در دوران مدرن برتری اندیشه در ذهن هنرمند غربی نبود بلکه به سبب برخورداری از این امتیاز بود که در میانه‌ی یک تمامیت کلی و پیچیده‌ی رشد و در یک فرایند تاریخی هنرمندان‌شان بر شانه چنین غولی نشسته بودند غرب به واسطه‌ی تبلیغات برای جکسن پولاک (نقاش) چنان سرو صدایی را به راه انداختند که در طول تاریخ

برای هیچ یک از خدایان و اسطوره‌ها سابقه نداشت.

هنر جهانی حاصل دلسوزی عشق و احترام به تمام انسان‌های کره‌ی زمین است آنچه آنان طراحی می‌کرده‌اند جهانی سازی نه جهانی شدن که حاصل ضرورت‌های امپریالیزم در حوزه‌ی فرهنگ است غافل از این که هنوز حرکتی جهانی که همه‌ی انسان‌های کره‌ی زمین بتوانند در آن شرکت کنند و آن را یاری دهند اتفاق نیافتاده است. و اگر این فرض را بپذیریم چشم‌انداز روشن و سمت سوی معینی ندارد. انسانی که ساخته چنین فرهنگی است آرنولد است که برجای قلب فقط عضله دارد آن هم برای کشتن، آنچه که شبه روشنفکران جهانی بودن می‌نامند، خدمت به لایروبی طوبله‌ی اوژیاس است جهانی بودن یعنی احاطه بر کل سیستمی که در جهان تفکر وجود دارد و من در ایران کم‌تر نقاشی دیده‌ام که دارای شعور و خودآگاهی تاریخی نسبت به فرهنگ و مواریث ملت ایران و از طرفی درک آنچه که غرب در طول تاریخش انباشته دارند. برخلاف تصور ژنرال بازنشسته مارشال مک لوهان همه وابسته به مأوای خویشند مولوی تاوه گوزی هرگز گوته نخواهد شد هر فرهنگی موقوف و میقات خاص خود را دارد. ما کردها با تجربه‌ای که از واقعیات و شتاب و تراکم رخدادهای وضع مان کسب کرده‌ایم هموارترین راهی که جهت رهیدن از چنین وضعی پیش گامهای ما نهاده شده است، دردمندی، احساس مسئولیت، دقت و تأمل تلاشی و پایبندی جدی و التزام و دل بستگی باطنی به میراث باورهای خویش و جسارت مواجهه با دنیای معاصر است. در این دوران دگرگونی ارزش‌ها ارج پایدار در پیدار ماندن است. تمامی آنچه را که گفتم نه تنها به دلیل ولایت پرستی گذشته، بلکه تنها به این دلیل ساده بدون این یک وجب خاکی که خاطره‌ای عمیق از آن سیراب می‌گردد ما تنها زائرانی ره گم کرده خواهیم بود که جاده‌های دنیا را به دنبال دردهای نا علاج طی می‌کنیم. از شما به خاطر این مصاحبه سپاسگزارم.